

اندیشه‌های انسانی در شعر فارسی

دکتر ضیاء الدین سجادی

اگر تاریخ زندگی مردم ایران را از جهت عاطفی و احساسات انسانی و بشردوستی ورق بزنیم به صفحات درخشان و مایه افتخار در آن برمی‌خوریم، و می‌بینیم که از روزگاران گذشته تا کنون در سرشت و طبع ایرانی، انسان‌دوستی و توجه به عواطف و احساسات مربوط به نوع انسان و آنچه مجموعاً انسانیت گفته می‌شود، نهاده شده و به این سبب در فراز و نشیب حیات خود دادگری، عدل و انصاف و محبت و کمک و یاری و نیکخواهی را پیشه ساخته و هرگز این اندیشه‌های انسانی را از یاد نبرده است و این برای ملتی که نسل بسی مایه مباهات و افتخار و سربلندی است که در دوران توحش و خشم و نفرت و کینه‌توزی سایر ملل و اقوام، همیشه رأفت و مهربانی داشته و به افراد انسان بدیده محبت و احترام و ستایش نگرسته است.

کیش باستانی ایران، همه دستورانش انسانی و متوجه اخلاق عالی است و سه اصل آن یعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک که: (هومت،

هوخت، هورشت) گفته می‌شد عالیترین دستور اخلاقی و انسانی است که برای مردمان نیکی می‌خواهد و آنانرا از بدی دور می‌کند.

مهریا میترا، فروغ مهر و دوستی و نگاهبان عهد و پیمان و میثاق و نیز دارنده دشتهای فراخ است و یکی از بشت‌ها که قسمت مهمی از اوستاست به او

عواطف و احساسات و اندیشه‌های پاک
و خیرخواهانه مردم ایران که از دیرزمان
در طبع و خوی آنان بوده پس از اسلام بر
اثر تعلیمات عالیة این دین و دستورهای
قرآن، بیش از پیش قوت گرفته.

اختصاص دارد و این فرشته فروغ و روشنایی در سراسر دنیای قدیم نفوذ کرده است. در همه آثار ایران پیش از اسلام از اوستایی و پهلوی احساسات انسانی به چشم می‌خورد چنانکه در کتاب پهلوی مینو خرد که دانای مینو خرد می‌پرسد:



«مردم از کدام راه به بهشت رسند» مینو خرد جواب می‌دهد: «رادی و راستی، سپاس داری، خرسندی، نیکی خواستن برای همه نیکان، اقرار به آفریدگار در آفرینش زمین و آسمان...»

در اوستا همه جا رادی و راستی ستایش شده و خواهیم دید که همین اندیشه‌ها در شعر فارسی آمده و مایه اصلی آن شده است.

شاید یکی از کهن‌ترین اندیشه‌های انسانی که در ایران پیش از اسلام آمده و در اندرزنامه‌های پهلوی ذکر شده این باشد که: «آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران مپسند» که این گفته در اندرزنامه ماراسپندان اینگونه آمده است:

«هر چه به تونه نیکوست و تونیز به دیگر کس مکن»

این دستور بزرگ اخلاقی که متوجه نیکی و نیکخواهی است در فارسی صورت مثل گرفته و در شعر بسیاری از شاعران آمده است مانند اینکه فردوسی گوید:

هر آن چیز کانت نیاید پسند
تن دوست و دشمن بدان در میند
یا سعدی گوید:

بیاد دارم ز پیردانشمندان
تو هم از من بیاد دار این بند
هر چه بر نفس خویش نپسندی
نیز بر نفس دیگران مپسند
و مولوی گوید:

آنچه تو بر خود روا داری همان
می بکن از نیک و از بد با کسان
و آنچه نپسندی به خود از نفع و ضرر
بر کسی مپسند هم ای بی هنر
عواطف و احساسات و اندیشه های پاک و
خیرخواهانه مردم ایران که از دیر زمان در طبع و خوی
آنان بوده پس از اسلام بر اثر تعلیمات عالیّه این دین و
دستورهای قرآن، بیش از پیش قوت گرفته و در هر
ایرانی تجلی یافته و آثار نیک به بار آورده است و شعر
فارسی بعد از اسلام که از حکمت و اخلاق و صفات
عالیه انسانی و ملکات فاضله مایه دارد همواره مبین
این نکات است و هر کتاب شعر فارسی نموداری از
این افکار و اندیشه هاست که با بیان لطیف و شاعرانه
و عمق و باریک بینی به نظم آمده و طبعاً اثرش دو
چندان شده است، بحدی که این اشعار غالباً به
صورت مثل در زبانهای مردم جاری و آویزه گوش
آنان است و فرزندان این آب و خاک همینکه به
سخن گفتن آغاز می کنند از این سخنان حکمت آمیز و
اشعار و گفته های حکیمانه و پند آموز فرامی گیرند و
زمنه می کنند.

بیشتر صفات عالی انسان در «رادی»
خلاصه شده که مترادف جوانمردی و بخشندگی
است و رادی در اوستا ستوده شده و «رانی» آمده که
از مصدر «را» به معنی بخشیدن و دادن است و همین
جوانمردی و رادی در همه آثار ادبی ستایش شده و
بعد از اسلام جماعتی از طبقات مردم جوانمردان و
اهل فنوت و فنیان بودند که صفات بارز جوانمردی
یعنی حمایت از ضعفا و گذشت و فداکاری و
دستگیری را به حد اعلی رسانده بودند و این جماعت
آداب و رسوم خاص داشتند و به این صفات انسانی
آراسته بودند.

در باب چهل و چهارم قابوسنامه که در آیین
جوانمردپیشگی نوشته شده، خاصگان خدای تعالی
را دارای این سه صفت دانسته است: «خرد، راستی
و مردمی» و اصل جوانمردی رانیز سه چیز دانسته
یکی آنکه هر چه گویی بکنی و دیگر آنکه خلاف
راستی نکنی و سوم آنکه شکیب را کار بندی و همه
صفات یک جوانمرد را به این سه وابسته می داند.
در این قطعه معروف انوری شاعر قرن ششم سه

خصلت ستایش و سفارش شده که قابل توجه است،
اومی گوید:

عادت کن از جهان سه خصلت را
ای خواجه وقت مستی و هشیاری
زیرا که رستگار بدان گردی
امید رستگاری اگر داری
در هیچ دین و کیش کسی نشنید
هرگز از این سه مرتبه بیزاری
دانی که چیست آن بشنو از من
رادی و راستی و کم آزاری
عالیترین اندیشه های انسان در عرفان ایران آمده و
صفات بارز و عالی مانند خیرخواهی، ارزش نهادن به
افراد انسان و عیب پوشی و ایثار و فداکاری و برابری و
برادری در آثار عرفانی به عالیترین بیان شرح شده و
عارفان بزرگ مظهر اینگونه اندیشه ها بوده و شاگردان
و مریدان را به این اندیشه ها آشنا کرده و آنانرا تربیت
می نمودند.

در کتاب اسرارالتوحید فی مقامات ابوسعید
ابوالخیر که سراسر اقوال و افعال صوفیانه و عارفانه و
تزکیه و تصفیه اخلاق و نوع دوستی و محبت و صفا و
پاکدلی را در بردارد، آمده است که روزی شیخ
ابوسعید در حمام بود و درویشی او را خدمت می کرد
و شوخ شیخ بر بازوی اومی آورد چنانکه رسم قایمان
(کارگران حمام) است که کار خود را نشان می دهند
پس از ابوسعید پرسید «جوانمردی چیست» او گفت:
«آنکه شوخ مرد به روی او نیآوری» و شیخ عطار در
منطق الطیر همین حکایت را چنین آورده است:

کتابهایی مانند حدیقه الحقیقه سنایی و
مثنویهای شیخ عطار و بالاتر از همه
مثنوی مولوی سراسر حکمت و اخلاق و
عرفان و خوش بینی نسبت به همه افراد و
عشق عرفانی است.

بوسمید مهنه در حمام بود
قائمش افتاد مرد خام بود
شوخی شیخ آورد تا بسازوی او
جمع کرد آن جمله پیش روی او
شیخ را گفتا بگوا پای جان

تا جوانمردی چه باشد در جهان
شیخ گفتا شوخ پنهان کردن است
پیش چشم خلق نا آوردن است
و این نکته یعنی عیب جوئی و به روی آوردن عیب
و نقص مردمان به قصد آزار و تحقیر و خوار شمردن، نه
به قصد درمان و دلسوزی و رفع نقص، در شعر فارسی
بسیار آمده و نکوهش شده است. چنانکه نظامی
گنجوی در مخزن الاسرار آورده:

دیده ز عیب دگران کن فرار
صورت خود بین و در او عیب ساز
در همه چیزی هنر و عیب هست
عیب مبین تا هنر آری بدست
می نتوان یافت به شب در چراغ
در قفس روز نتوان دید زانغ
در پر طاووس که ز پیکر است
سرزنش پای کجا در خور است
زانغ که او را همه تن شد سیاه
دیده سپیدست درو کن نگاه
و این یمین فریومدی که در ساختن قطعات
پندآمیز و اخلاقی اصرار می ورزد، در این باره گفته
است.

گرترا هست هنر عیب کسان باز مجوی
کاندر این ملک چوطاوس به کار است مگس
و نیز گفته است:

خواهی که خوار می نشوی ای عزیز من
هرگز به دم کس نرنی پیش کس نفس
زیرا که با تو کس نکند ماجرا از آنک،
بهر چه یاد می نکنی پیش من ز کس
و آنکس که شهره گشت به بد گفت دیگران
کس را به صحبتش نبود در جهان هوس
و حافظ گفته است:

ما نگویم بد و میل به ناحق نکنیم
جامه کس شیبه و دلخ خود ازرق نکنیم
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است
کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم
و نیز گفته است:

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
از موضوعات عالی و قابل توجه در زندگی مردم،
محبت و دوستی است که مایه الفت و انس و تشکیل
اجتماع و بالتبجه کار و کوشش و آبادانی جهان است
و این محبت را تمام ادیان نیز توصیه کردند و در
دستورهای خود آورده اند، کیش باستانی ایران نیز بر
اساس دوستی و محبت دستورهایی دارد، و آئین

مقدس اسلام هم محبت و دوستی را بسیار تأکید کرده و استواری جامعه را بر این اساس دانسته است و راستی محبت همه چیز را بدنبال دارد و همه خوبیها را سبب می شود،

مولانا جلال الدین در مثنوی داستانی دارد که ضمن آن آثار محبت را بیان کرده و با چند بیت همه چیز را نتیجه محبت دانسته، داستان مربوط به لقمان و خواجه اوست که خریزه ای را به او می دهد که بچشد او با اشتهایی فراوان می خورد بعد که خواجه اندکی می خورد از تلخی آن به رنج و ناراحتی دچار می شود آنگاه از لقمان می پرسد چگونه این تلخی را تحمل کردی و آنرا خوردی لقمان می گوید، تا کنون اینهمه از تو شیرینی و لطف و محبت چشیده و دیده ام حالا چگونه این تلخی را تحمل نکنم، پس می گوید: «شرم آمد که یکی تلخ از کفت - می نوشم ای تو صاحب معرفت» پس مولانا سخن را به اثر محبت کشانده و گفته است:

از محبت تلخ ها شیرین شود
از محبت مسها زرین شود
از محبت دردها صافی شود
از محبت دردها شاقی شود
این محبت هم نتیجه دانش است
کی گزافه بر چنین تختی نشست
دانش ناقص کجا این عشق زاد
عشق زاید ناقص اما بر جماد
پیش از این از عرفان ایران سخن گفتیم، اکنون اشاره می کنیم که در شعر عرفانی ما از دوستی و صفا و تزکیه نفس از صفات بد که موجب آزار شخص و دیگر افراد است، بسیار سخن بیمان آمده و همواره یاری و مددکاری و دوربودن از حسد و تنگ چشمی و بخل و کینه توزی بیان شده و اخلاق نیک و دینداری و انصاف و داددادن از خود در همه جا آمده و کتابهایی مانند حدیقه الحقیقه سنایی و مثنویهای شیخ عطار و ابالاتر از همه مثنوی مولوی سراسر حکمت و اخلاق و عرفان و خوش بینی نسبت به همه افراد و عشق عرفانی است.

اما آثار دیگر نیز از اخلاق و معرفت و اندیشه های انسانی پر است و کتابهایی مانند شاهنامه همه جا حکیمانه بند می دهد و آدمی را متوجه خلق و خوی نیک و انسانیت می سازد، و نیز بوستان سعدی در همین موضوعات ساخته و پرداخته شده و اینک می توان به بعضی از آن اشعار نغز و پندآموز اشاره کرد و این قطره ای از دریای پهناور و رویکران شعر فارسی

سعدی سخن سرای بزرگ و عالیقدر سخنش سر لوحه سخنان حکیمانه و اندیشه های انسانی قرار دارد و همه آثارش حکمت و اخلاق و انسان دوستی و دوربودن از بدکاری و بدخواهی است.

است، فردوسی در جایی که اسفندیار بهمن را بنزد رستم می فرستد و برای رستم پیام می دهد، چنین می گوید:

دردش ده از ما و نیکی نمای
بیارای گفتار و چربی فزای
بگویش که هر کس که گردد بلند
جهان داردش از بدی بی گزند
زدادار بیاید که دارد سپاس
که اویست جاوید نیکی شناس
چو باشد فزاینده نیکیوی
بپرهیزد دارد دل از بدخوی
ببفزایدش کامگاری و گنج
بود شاهمان در سرای سپنج
چو دوری گزینند ز کردار زشت
بباید بدان گیتی اندر بهشت
بدونیک بر ماهمی بگذرد
چنین دانند آن کس که دارد خرد
و اردشیر بابکان به مهتران و بزرگان ایران اینگونه می گوید:

بگیتی نماند بجز نام نیک
هر آن کس که خواهد سرانجام نیک
ترار روزگار اورمزد آن بود
که خشنودی پاک یزدان بود
به یزدان گرای و به یزدان گشای
که دارنده اویست و نیکی فزای
زهر بد به دادار کیهان پناه
که او راست بر نیک و بد دستگاه
ناصر خسرو حکیم و دانشمند و آزاده مرد بزرگ که
سراسر دیوان او سخن حکیمانه و بر مبنای دین و
معرفت و آئین مقدس اسلام است، می گوید:
نهالی که تلخ است بارش مکار
ازیرا رهت بر سرای جز است

حذر کن زمکر و حسد ای پسر
که این هر دو بر تو وبال و وباست
گزین کن جوانمردی و خوی نیک
که این هر دو ان عادت مصطفی است
سخاوت نشان گر ثنا بیاید
به گیتی درختی و باری کجاست
و هموست که خلق خدای را نهال خداوند دانسته
و گفته است:

خلق همه یکسره نهال خدایند
هیچ نه بر کن توزین نهال و نه بشکن
دست خداوند باغ خلق دراز است
برخسک و خار همچو بر گل و سوسن
اما سعدی سخن سرای بزرگ و عالیقدر که
سخنش سر لوحه سخنان حکیمانه و اندیشه های انسانی
قرار دارد و همه آثارش حکمت و اخلاق و
انسان دوستی و دوربودن از بدکاری و بدخواهی است
در بوستان همه گفته اش محبت و احسان و عدل و
داد و حق شناسی و حفظ حقوق دیگران و نوع دوستی
و نوع پروری است و اگر همه اشعار فارسی را در این
زمینه ها نداشتیم همین شاهکار اخلاقی ما را پسند
بود و این گفته اوست:

جهان ای پسر ملک جاوید نیست
ز دنیا وفاداری امید نیست
کسی زین میان گوی دولت ریود
که در بند آسایش خلق بود
و در آغاز باب دوم بوستان که در احسان است
گفته:

کسی خسب آسوده در زیر گل
که خبند از مردم آسوده دل
نخواهی که باشی پراکنده دل
پراکنندگان را ز خاطر مهمل
به پوشیدن ستر درویش کوش
که ستر خدایت بود پرده پوش
مگردان غریب از درت بی نصیب
مبادا که گردی به درها غریب
به حال دل خستگان درنگر
که روزی تو دلخسته باشی مگر
درون فروماندگان شاد کن
ز روز فروماندگی یاد کن
و نیز می گوید:

خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است
کسی نیک بیند به هر دو سرای
که نیکی رساند به خلق خدای